فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc499478478)

[اقسام اسامی وضع شده برای یک عنوان کلی 2](#_Toc499478479)

[حالات مفهوم زمانی منطبق بر مصداق 3](#_Toc499478480)

[مراحل مورد بحث 4](#_Toc499478481)

[پایه فلسفی و معرفت‌شناسی در بحث‌های ادبیات 6](#_Toc499478482)

[اقسام مفهوم 6](#_Toc499478483)

[شروع مؤنث و مذکر تا انعکاس در لفظ 7](#_Toc499478484)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ تعریفات**

## اشاره

در بحث مطلق و مقید، مباحثی ذکر شد و به مسئله اسم جنس و علم جنس رسیدیم، جنس در اینجا معنای منطقی ندارد، جنس یعنی مفهومی که «یقبل الانطباق علی کثیرین» بوده و مقصود کلی است. سؤالی که در اینجا وجود دارد که در کفایه هم ذکرشده، این است که اسامی که برای اجناس وضع‌شده‌اند، مثل درخت و دیوار و امثالهم، از لحاظ ادبی دو نوع هستند؛

## اقسام اسامی وضع‌شده برای یک عنوان کلی

اسامی که برای یک عنوان کلی وضع‌شده بر دو قسم هستند:

### 1 – اسم جنس

با بعضی از اسامی وضع‌شده برای عناوین عام، معامله نکره می‌شود، مثل کلمه اسد، رجل، انسان، حیوان و امثالهم، برای عناوین کلیه وضع‌شده‌اند که معمولاً معامله نکره با این‌ها می‌شود، هنگامی معرفه می‌شوند که الف و لام بر سر آن‌ها اضافه شود و راه‌های دیگر که اسماء اجناس نکره به معرفه تبدیل می‌شود، از نظر ادبی چند راه وجود دارد که یک واژه نکره، به معرفه تبدیل شود.

### 2 – علم جنس

بعضی از واژگان عناوین عام که به طور خاص، با آن‌ها معامله معرفه می‌شود، مثل اسامه و ثعلب، این‌ها واژه‌های خاصی هستند که از نظر ادبی با آن‌ها معامله معرفه می‌شود.

میان این دو فرقی دیده نمی‌شود، این واژه هم مثل آن واژه وضع برای مفهوم کلی عام شده است، اما در مقام تعامل ادبی، با آن واژه معامله نکره و با این واژه معامله معرفه می‌شود، هر دو واژه اسد و اسامه به معنای شیر هستند، اما با یکی از آن‌ها معامله نکره و با دیگری معامله معرفه می‌شود.

## نظرات در وجه معرفه بودن علم جنس

در حل این مسئله دو نظریه وجود دارد:

### 1 – معرفه مجازی بودن علم جنس

نظریه اول این است که می‌گوید؛ تفاوت این دو واژه فقط لفظی است، اما در واقعیت مثل یکدیگر هستند، هر دو حیوان مفترس هستند، اما با این واژه معامله نکره و با دیگری معامله معرفه می‌شود، مثل مؤنث مجازی هستند، در مؤنث مجازی، بحث مذکر یا مؤنث بودن نیست، تنها با آن معامله مؤنث می‌شود، لذا همان‌طور که تأنیث حقیقی و مجازی وجود دارد، تعریف و معرفه بودن نیز حقیقی و مجازی هست، غالباً در اسماء اجناس، نکره هستند، با بعضی از آن‌ها هم به طور مجازی و لفظی، معامله معرفه می‌شود.

### 2 – معرفه حقیقی بودن علم جنس

نظریه دوم این است که تعریف در اینجا، حقیقی است که چند توجیه دارد، توجیه صاحب کفایه ذکر شد و نقد آن‌هم ملاحظه شد، تا اینجا نتوانستیم وجه جدی پیدا بکنیم که اسماء اجناس معرفه، به خاطر یک وجه فنی، واقعاً با اسماء اجناس نکره فرق دارند، درواقع فرقی نمی‌کند، این تعریف، بیشتر تعریف لفظی به نظر می‌آمد.

بحث تحلیلی که بیان شد، این بود که هر چه موجودات در عالم وجود پیدا بکند، یک نوع تعین و معرفی‌ات ذاتی دارد، چیزی که در عالم تحقق پیدا کرد، در ظرف تحققش، یک نوع تعین و معرفیتی دارد، این نگاه اول است که در این نگاه، درواقع کاری به مفهوم نیست، بلکه می‌گوییم هر چیزی که وجود پیدا کرد، در فلسفه این‌طور ذکرشده که «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد و کل موجودٍ متشخصٌ متعینٌ»، این‌یک معناست که هر چیزی در ظرف تحقق خودش، تعین، تشخص و تعرّف دارد، یک امر شناخته‌شده در ذات خودش است، این معنا کاری به شناخت ما ندارد، بیان می‌کند که در عالم واقع، هر چیزی وجود پیدا کرد، در همان ظرف، تعین و تعرّف دارد، این تعریف، بیشتر معرفه بودن و متعین بودن «وجودشناختی» است.

معنای دوم در مفاهیم این مقوله قبل از اینکه به الفاظ برسیم، مطرح می‌شود. در عالم مفهوم، به‌عنوان موجود ذهنی حاکی از مصداق مطرح هست، در اینجا گفته می‌شود که مفهوم‌ها، از حیث انطباقشان بر مصادیق، می‌تواند معرفه یا نکره باشد.

## حالات مفهوم منطبق بر مصداق

در معنای اول گفته می‌شود که هر چیزی در ذات خودش، تعین و تشخص دارد، در معنای دوم گفته می‌شود در مفاهیمی که برای یک مصادیق وضع‌شده، مفهوم، زمانی که می‌خواهد منطبق بر مصداق بشود، دو حالت دارد:

1 – انطباقش بر خارج، محدد شده و معین و مشخص شده است.

2 – گاهی این انطباق، محدد و معین نشده است، این هم یک واقعیت فلسفی است منتها در ارتباط با صدق مفهوم بر خارج.

بحث اول بیان می‌کند که هر چیزی در ظرف خودش تعین، تشخص و به نحوی معرفی‌ات با قطع‌نظر از شناخت ما دارد، در بحث دوم بیان می‌شود که در مقوله شناخت ما، وقتی مفهوم تصور می‌شود، به سمت صدق بر مصادیق برده می‌شود، در این مقایسه و انطباق و صدق، دو حالت ایجاد می‌شود:

1 – محدوده تطبیق تعیین‌شده که معرفه می‌شود.

2 – تطبیقش محدد نیست که نکره می‌شود.

اینکه با چه الفاظی باشد، مدنظر نیست، وقتی مفهوم را به مصادیق تطبیق می‌دهد، تطبیقش معین است، حال یا عَلَم شخص است یا اینکه عنوان عام و مفاهیم کلی است منتها در مفاهیم کلی، تطبیقش معین شده است.

بنابراین مفهومی که تطبیق آن با خارج معین است، شمول و دایره تطبیقش تعیین‌شده، معرفه است، آنی که دایره تطبیقش ابهام دارد، نکره است، این تعریف فلسفی است.

قسم اول که انطباقش بر مصداق، تعریف‌شده، حالاتی دارد:

1 – یک حالتش این است که علم شخص است، علم شخص از ابتدا مشخص است که این مفهوم شخص، طرفش معین است، یک مصداق دارد که مفهوم یعنی این مصداق.

گاهی هم مفهوم عام است، مفهوم عام مثل رجل، انسان و امثالهم، مفاهیمی که در ذهن به وجود می‌آید، اگر تطبیقش معلوم است، معرفه است، مقصود از رجل، همه مصادیق این مفهوم است، عام استغراقی معین است، گاهی یک قسم خاص از این مفهوم، مدنظرش است، اگر تعیین بشود که منظور از این مفهوم، این مصداق است، مثلاً عهد ذکر یا ذهنی است، در این صورت مفهوم معرفه است، این‌ها مفاهیم معرف هستند، یعنی در تطبیقش بر مصداق، تعیین و تکلیف شده و محدد است، مفهوم در قیاس به مصداق، محدد و معین شده است.

گاهی این مفهوم در مقایسه با خارج دیده‌شده، اما مصداق‌ها معین نیست، مثل رجل که مشخص نیست مقصود از رجل چیست، آیا همه رجل‌ها یا بعضی مقصود است، مشخص نیست؛ این مفهوم یقبل الانطباق علی کثیرین است، اما مصداق‌هایش مشخص نیست، انطباق فعلی مشخص نشده است که در این صورت نکره است.

# مراحل سه‌گانه تعریف و تنکیر

سه مرحله موردبحث است:

### 1 – معرفه و نکره در وجودات خارجی

مرحله اول گفته می‌شود: در عالم خارج «کل موجودٍ متشخصٌ متعینٌ متعرفٌ فی حد نفسه»، هر چیزی در عالم خارج به معنای مطلق، وجود پیدا کرد، متعین و متشخص است.

### 2 – معرفه و نکره در وجودات ذهنی و مفهومی

مرحله دوم، در عالم وجود ذهنی و مفهوم و مصداق است که در آن، معرفه و نکره وجود دارد.

مفهوم معرف، یعنی چیزی که در انطباقش بر خارج، تعیین تکلیف شده است، معلوم است که کدام مصادیق را در برمی‌گیرد.

مفهوم غیر معرف و نکره، یعنی چیزی که تعیین تکلیف نشده است، این بحث فلسفی و مفهوم شناختی است، مفاهیم ما از حیث انطباق با خارج، گاهی انطباقش معین است که معرفه است و گاهی هم انطباقش حالت ابهام و ترددی دارد که نکره است.

### 3 – معرفه و نکره در ادبیات

 مرحله سوم؛ معرفه و نکره‌ای است که در ادبیات مطرح می‌شود، معرفه و نکره در ادبیات، که گفته می‌شود مثال اسم به معرفه و نکره تقسیم می‌شود، در فعل و حرف این‌طور نیست، در فعل و حرف، نسبت‌ها است، معرفه و نکره‌ آن‌ها طبعی و بالعرض است، ذاتی نیست، چیزی که اولاً و بالذات در ادبیات مقسم معرفه و نکره قرار می‌گیرد، اسم است، الفاظی که اسم هستند، این اسم‌ها یا معرفه و یا نکره هستند.

در مرحله سوم که بحث ادبی است، عین تعریف معرفه و نکره در ادبیات ذکرشده این است که «یدل علی شیءٍ معین» که تعریف معرفه است، نکره عبارت است از «لا یدل علی شیءٍ معین»، بحث ادبی که در اینجا مطرح‌شده، ریشه در همان بحث معرفت‌شناسی و مفهوم‌شناسی دارد، «یدل علی شیءٍ معین»، یعنی لفظ در مقام صدق در خارج، بر یک مصادیق معینی دلالت می‌کند و انطباق دارد، نکره یعنی آنی که انطباق بر مصادیق معین ندارد، این ادبیات خواه در فارسی یا عربی و یا سایر زبان‌ها، اصل تقسیم اسم به معرفه و نکره، ریشه در تحلیل فلسفی دوم دارد، تحلیلی که گفتیم مفهوم در انطباقش بر مصادیق، گاهی مشخص است که بر کدام مصداق‌ها انطباق پیدا می‌کند که معرفه است و گاهی مشخص نیست که نکره است، این تحلیل در مرحله سوم تبدیل به لفظ شده است، لفظی که مفهومش انطباق بر معینی دارد را معرفه و لفظی که مفهومش انطباق بر معینی ندارد نکره است، وصف مفهوم به لفظ داده می‌شود، رابطه لفظ و معنا خیلی قوی است.

تقسیم دومی که در معرفه و نکره ذکر شد، در مفهوم بود، ولو اینکه لفظی هم در میان نباشد، مفهوم یا معرفه و یا نکره است، در ادبیات بیان می‌شود که لفظ هم به طبع اینکه مفهوم منطبق بر معینی بشود یا نشود، معرفه و نکره می‌شود، این هم طبیعی است که لفظ تابعی از آن مفهوم است، شبیه این را در مؤنث و مذکر نیز داریم، مؤنث و مذکر اولاً و بالذات، مربوط به عالم خارج است، بعد از عالم خارج به مفهوم منعکس می‌شود، و بعد لفظ مؤنث و مذکر می‌شود و این مؤنث و یا مذکر بودن، از مفهوم به سمت لفظ می‌آید.

چیزی که در مرتبه لفظ می‌آید، ولو تحت تأثیر آن بحث حقیقی مفهومی است، منتها گاهی از اوقات در همه جزئیات این لفظ با آن مفهوم (مرحله سوم و دوم) انطباق دارند، گاهی هم از هم فاصله می‌گیرند، شبیه مؤنث است، در مقام خارج و مفهوم، مؤنث و مذکر حقیقی وجود دارد، در لفظ، تأنیث و تذکیر، دایره اوسع یا اضیق از آن دایره حقیقی پیدا می‌کنند، میان این‌ها حالت من وجه پیدا می‌شود، در عالم خارج یا مفهوم و مرحله اول و دوم، اگر مؤنث است، مذکر می‌شود، یا اگر در آنجا مذکر است، در اینجا مؤنث می‌شود.

علی‌القاعده مرحله مفهوم و ادبیات و لفظ، (مرحله دوم و سوم) باهم انطباق دارد، اما عالم لفظ و بازی‌هایی که ذهن با الفاظ می‌کند، این‌طور نیست که این‌قدر تابع آن مرز مایز مفهومی باشد، گاهی هم به دلایل مختلف از آن فاصله می‌گیرد، شبیه آن‌ در مؤنث است، لذا بیان‌شده که مؤنث یا حقیقی و یا مجازی هست.

در بعضی جاهای دیگر مثل اسم و حرف نیز متفاوت است، از نظر فلسفی، وقتی وجود تقسیم به مستقل و رابط می‌شود، اشاره و موصول، معنای حرفی است و رابط است، اما در ادبیات لفظی که برای اشاره و موصول آمده است، اسم هستند، کان ناقصه ازلحاظ ادبی اسم و فعل است، معنای مستقل دارد، اما از نظر فلسفی، کان ناقصه ربط است، مفهوم ربطی است و حرف است.

# پایه فلسفی و معرفت‌شناسی در بحث‌های ادبیات

خیلی از بحث‌های ادبیات، پایه فلسفی و معرفت‌شناسی دارد، اما خیلی از اوقات این دو، از هم جدا می‌شوند، از نظر فلسفی، هر مفهومی یا مستقل و یا غیرمستقل است، یا معنای اسمی و یا معنای حرفی است، به طور مثال: وجود یا مستقل فی‌نفسه لنفسه است، یا فی‌نفسه لغیره، یا فی غیره است، یا مستقل و یا ربط است، بر اساس همین هم در عالم ادبیات، اسم و فعل یک‌طرف قرار دارند و حرف هم یک‌طرف قرارگرفته است، تقسیم به اسم و فعل و حرف، ریشه در آن تقسیم وجودشناختی دارد، اینکه دو نوع مفهوم وجود دارد:

1 – مفهوم‌های مستقل

2 – مفهوم‌های رابط

این تقسیم ‌هم ریشه در وجود خارجی دارد که وجود به دو قسم مستقل و رابط است، اما این‌طور نیست که همیشه در مقام لفظ، کاملاً منطبق بر آن باشد، بلکه حواشی ایجاد می‌شود که از هم فاصله می‌گیرند. وقتی در بحث فلسفی دقت می‌شود، کان ناقصه و اشاره و امثالهم، جزء مفهوم‌های «فی غیره» و حرفی هستند، اما از نظر ادبی اسم هستند، امکان عکس هم هست، اینکه معامله حرفی با آن انجام می‌شود، اما درواقع اسم و مستقل باشد.

# مؤنث و مذکر از وجود خارجی تا انعکاس در لفظ

مؤنث و مذکر از نر و ماده خارجی شروع شد، بعد در مفهوم هم منعکس می‌شود، بعد در لفظ هم انعکاس پیدا می‌کند، اولی بحث وجود شناختی است، دومی بحث معرفت‌شناسی است، سومی بحث ادبی و لفظی است، اما بحث ادبی و لفظی، گاهی با مراحل قبل منطبق است و گاهی منطبق نیست، مثلاً در کلمه أُذُن و عین معامله مؤنث می‌شود، درحالی‌که در اینجا بحث مؤنث و مذکر نیست، یا با جمع مکسر، معامله مؤنث می‌شود، ضمیر مؤنث به آن برمی‌گردد، درحالی‌که مثلاً آن جمع، علماء هستند، لذا گاهی باهم انطباق ندارد و در مقام تطبیق فاصله می‌گیرد.

در بحث ما هم عین اینکه در اسم و حرف گفتیم یا در مؤنث و مذکر گفتیم که فاصله می‌گیرند که گفته می‌شود مؤنث است لفظاً اما در حقیقت مؤنث نیست و این به خاطر این است که این دایره‌ها به هم انطباق ندارد در بحث معرفه و نکره هم به همین صورت است، گفته می‌شود: اعتق رقبةً، یا گفته می‌شود: اعتق الرقبه، در عالم واقع هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند، اعتق الرقبه، یعنی یکی از این عبدها را آزاد کند، یا اعتق رقبةً، بازهم یعنی یکی از این عبدها را آزاد کن، اما از نظر ادبی، الرقبه معرفه است، رقبةً نکره است، درحالی‌که از حیث انطباق با خارجش، یا باید آن را معرفه بدانیم و یا بنا بر وجهی نکره بدانیم، در مقام معرفتی و مفهومی، یا معرفه و یا نکره است، اما در مقام لفظ دو نمونه قابل‌ذکر است:1 – اعتق الرقبة 2 – اعتق رقبةً

هر دو در مقام عمل یک معنی می‌دهد، اما در مقام لفظ، یکی معرفه و دیگری نکره است، در مقام تطبیق، اطلاق بدلی است، مقصود چیزی میان معرفه و نکره است، اما در مقام لفظ، یکی معرفه و دیگری نکره می‌گوید.

بالقوه این مفاهیم عامه قابل انطباق هستند، نوع انطباق فعلی‌شان باید تعیین تکلیف بشود، اگر تعیین تکلیف نشده است، نکره است، اگر تعیین تکلیف شده، معرفه می‌شود.

مفهومی که قابل انطباق بر کثیرین نیست که معرفه بالذات است، یا قابل انطباق بر کثیرین است، انطباق بر کثیرین در مقام مفهوم اگر تعیین تکلیف نشده، نکره است، اگر تعیین تکلیف شده، معرفه است، در مقام لفظ هم تابع آن هست، اما همیشه منطبق نیست، گاهی فاصله می‌گیرد، مثل اسم، حرف، مذکر و مؤنث و معرفه و نکره، لذا اسم جنس و علم جنس، تفاوت واقعی باهم ندارند، اسم جنس و علم جنس از نظر واقعی و مرحله دوم، مثل یکدیگر هستند، همه نکره هستند، اما در مقام معامله لفظی، یکی معرفه و دیگری نکره بیان‌شده است، این‌یک بازی لفظی است، حتماً وجوهی هم در آن‌ها هست، اما تفاوت واقعی باهم ندارند.